سعدی (شعر)

صورتگر

یغمائی، حبیب

صبح کاین چادر نیلی ز فلک برگیرند سیهی را اثر از صفحهء خاور گیرند... ...نغمهء باربد از پنجهء مطرب خواهند غزل سعدی از نای نواگر گیرند خسرو ملک سخن آنکه زبانش را خلق‏ تالی تیغ شرارافکن حیدر گیرند بهر ثبت سخنش نادره‏گویان جهان‏ همه چون مکتبیان خامه و دفتر گیرند بوستانش که خزان را نبود در آن راه‏ روز هر روز از آن میوهء نو برگیرند ز غزل‏های روان‏پرور او زنده‏دلان‏ رقص در پای خم و بر سر منبر گیرند پند او مصدر افعال نکویست آری‏ فعل را پایه و بنیاد ز مصدر گیرند پارسی را بجهان رونق و آوازه از اوست‏ ای بسا مایه کز آن کلک توانگر گیرند در همه ملک ادب چیست که در گنجش نیست‏ همه زان گنج بگیرند و مکرر گیرند... ...ای خداوند ادب ای قوافی از تو گرمی باده و شیرینی شکر گیرند تا سخن زنده بود نادره دیوان ترا بستایند و ببوسند و ببر در گیرند

دکتر لطفعلی صورتگر

...جهان معرفت خفته است این‏جا از آن باشد شرافت بر جهانش‏ خدای شعر و حکمت شیخ سعدی‏ که بر عرش است قائم نردبانش‏ زبان فارسی شیرین بود زآنک‏ بود از سعدی شیرین زبانش‏ سخن‏پرداز،از هر گفت‏وگویش‏ ادب‏آموز،از هر داستانش‏ مدایع خوش‏ترست،ار،طیباتش‏ گلستان به ترست،ار،بوستانش‏ گلستانی بود او را که هرگز نباشد بیم از آسیب خزانش‏ به میدان ادب،در پهنهء خاک‏ سواری را نیابی هم‏عنانش‏ دل‏آویز و نکوی و نغز و روشن‏ اشاراتش،کنایاتش،بیانش‏ کتابش در مثل چون خوان یغماست‏ که هرکس بهره‏ور گردد ز خوانش‏ جهان تا هست سعدی در جهان است که حق بخشیده نامی جاودانش...

حبیب یغمائی